

## اوضاع مسلمانان پس از پیمان عقبه

در شماره گذشته چگونگی پیمان «یثربیان» را با پیامبر اکرم از نظر خوانندگان گرامی گذراندیم؛ و روشن شد که آنان برخلاف «مکیان» روح انقلابی عجیبی داشتند، و تبلیغات روشن و مستدل بیش از هر عامل در روحیه آنها مؤثر بود، و گاهی خواندن چند آیه، و استماع چند سخن سودمند؛ وضع روحی آنها را دگرگون میساخت اکنون این پرسش بپیمان میآید که علت چه بود که «یثربیان» که دورمرکز انتشار اسلام بودند، بهتر از مکیان با آن قرابت نزدیکی که با رسول خدا داشتند، زیر فرمان پیامبر؛ میرفتند؛ و اثر چند ملاقات و برخورد های رسول خدا با «یثربیان» مفید تر و سودمند تر از تبلیغات سیزده ساله وی در «مکه» بود؟ علت این پیشرفت را میتوان دو چیز دانست:

۱- «یثربیان» سالیان دراز با یهود مجاور بودند و خواه ناخواه در مجالس و محافل همدیگر سخن از بعثت پیامبر عربی بمیان میآمد، حتی یهود به بت پرستان «یثرب» میگفتند که این پیامبر عربی آئین یهود را ترویج خواهد نمود، و بساط بت پرستی را از جهان بر خواهد چید؛ همین گفتگوها در روحیه آنها آمادگی عجیبی برای پذیرفتن آئینیکه یهود در انتظار آن بودند، بوجود آورده بود؛ بحدیکه شش تن از خزر جیان در اولین برخورد خود با رسول خدا، فوراً ایمان آوردند و بیکدیگر میگفتند که این همان پیامبر است که یهود در انتظار آتند، و ما بایست زودتر از آنها باو بگرویم.

روی همین جهت یکی از اعتراضات قرآن بر یهود همین است که شما جهان بت پرستی را با بعثت نبی عربی تهدید مینمودید، و ب مردم بشارت ظهور او را میدادید، و علائم او را از روی تورات میخواندید؛ اکنون چرا از او روی گردانید، چنانکه میفرماید: **ولما جائهم کتاب من عند الله مصدق لما معهم و كانوا من قبله يستفتون علی الذین كفروا فلما**

جائزهم ماعرفوا کفروا به فلعلنة الله علی الکافرین (بقره - ۱۸۹) هنگامیکه قرآن فرورفته شده، کتابیکه تورات آن را تصدیق میکرد، و قبل از نزول آن، جهان یهود بوسیله آئین اسلام در انتظار پیروزی بر بت پرستان بودند؛ در این موقع بآن کفر ورزیدند، و آنچه قبلاً میدانستند انکار کردند، لعنت خدا بر کافران باد.

۲ - عامل دیگریکه میتوان تأثیر او را در پذیرفتن آئین اسلام ذی دخل دانست، خستگی روحی و جسمی مردم «یثرب» بود که نزاعهای صد و بیست ساله آنها را بستوه در آورده بود، و تقریباً از زندگی سیر شده و تمام درهای امید و نجات را بروی خود بسته میدیدند تنها مطالعه جنگ «بنا» که یکی از جنگهای «یثربیان» است قیافه واقعی مردم آنسا ما را در نظر ما محسوس میسازد، در این جنگ در آغاز کار «اوسیان» شکست خوردند و بطرف «نجد» گریختند، رقیب پیروز (خزرجیان) شروع بسرزش آنها کردند، رئیس «اوسیان» (حزیر) سخت تأثر شد، نیزه خود را در رانش فرو برد، و از اسب پیاده شد و بر قبیله خود بانگ زد. و گفت: بخدا قسم از جای خود بلند نمی شوم تا کشته شوم؛ ثبات «حزیر» در این مبارزه خون غیرت و شهامت و حسن دفاع را در سپاه شکست خورده بجوش در آورد؛ تصمیم گرفتند که بهر قیمتی تمام شود؛ برگردند و از حریم حق خود دفاع کنند، مایوسانه در حالیکه دست از زندگی شسته بودند به نبرد پرداختند، سپاه جانپاز و از خود گذشته که از روی ایمان نبرد کند، همواره پیروز است، از این لحاظ «اوسیان» شکست خورده، مجدداً پیروز گشتند و «خزرجیان» را شکست دادند، و نخلستانهای آنها را آتش زدند و...

سپس بطور تناوب جنگ و صلح رخ میداد، و بیوسنه تمام لحظات زندگی خود را با صدها عوامل ناگوار و کوبنده و خسته کننده میگذراندند هر دو گروه از وضع خود راضی نبودند و دنبال چاره ای میگشتند و بفکر روزنه امیدی بودند، برای همین جهت هنگامیکه آن شش تن از «خزرجیان» گوش به سخنان پیامبر خدا دادند، گمشده خود را یافتند و عرض کردند، که شاید خدا بوسیله تو ما را از این نفاق نجات بخشد.

این بود برخی از عللی که یثربیان را وادار کرد تا از دعوت رسول خدا استقبال بعمل آورند.

### عکس العمل پیمان «عقبه» در قریش

«قریش» در خواب سنگین غفلت فرورفته بودند، و از رکود و عدم پیشرفت آئین توحید در اطراف «مکه» تصور میکردند که قوس نزولی «اسلام» آغاز گردیده و چیزی نمیگذرد که همه سازمان وجودی آن فرو میریزد؛ ناگهان دومین پیمان «عقبه» مثل «بمب» در میان قریش صدا

کرد؛ سران حکومت بت پرست فهمیدند: که شب گذشته در دل تاریکی؛ هفتاد و سه تن از «یشریان» با پیامبر پیمان بسته اند که از وی مانند فرزندان شان دفاع کنند؛ این خیر بیم عجیبی در آنها ایجاد کرد؛ زیرا با خود می گفتند: اکنون مسلمانان دومین پایگاهی را در قلب شبه جزیره بدست آورده اند و بیم آن می رود که تمام قوای متفرق خود را گرد آورند؛ و بنشر آئین توحید پردازند و بدین وسیله؛ حکومت مرکزی بت پرستی را در مکه، واژگون سازند.

برای تحقیق بیشتری صبحگاهان سران قریش؛ با خزرجیان تماس گرفتند، و گفتند: بما گزارش داده اند که شما هاشب گذشته با «محمد» در «عقبه» پیمان دفاعی بسته اید؛ و با قول داده اید که علیه ما قیام کنیم سوگند یاد کردند: ما دوست نداریم که آتش جنگ میان ما و شما روشن گردد. کاروان «حج» یشریان در حدود پانصد نفر بود؛ فقط هفتاد و سه تن از آنها در نیمه شب در عقبه بیعت کرده و افراد دیگر تمام در خواب فرو رفته بودند و از جریان اطلاع نداشتند. از این لحاظ آنها که مسلمان نبودند، سوگند یاد کردند که هرگز چنین مطلبی نبوده و اساساً داستان «پیمان» دروغ است «عبدالله بن ابی» خزرجی که مقدمات ریاست او بر تمام «یشرب» فراهم شده بود؛ گفت: هرگز چنین کاری نشده و گروه خزرج بدون مشورت کردن با من کاری را انجام نمیدهند، سپس سران قریش از جا برخاستند تا بتحقیق بیشتری پردازند مسلمانان نیکه در آن مجلس حضور داشتند فهمیدند که راز آنان فاش شده است از این جهت فرصت را غنیمت شمرده و با خود گفتند: پیش از آنکه؛ افراد شناخته شوند؛ با ریاست راه وطن را پیش گرفت و از قلمرو حکومت «مکیان» درآمد.

سرعت و عجله ای که در برخی از یشریان مشاهده شد، سوءظن قریش را نسبت به صدق بیعت بیشتر کرد، فهمیدند که گزارش مخبر صحیح بوده است؛ از این جهت؛ به تعقیب تمام یشریان پرداختند؛ ولی خوشبختانه موقعی فعالیت خود را آغاز کردند که کار از کار گذشته؛ و کاروان حج از محیط حکومت مکیان بیرون رفته بود؛ فقط بیک نفر از افراد مسلمان که سعد بن عباده بود، دست یافتند.

ابن هشام در سیره خود ج ۲ ص ۴ میگوید که قریش بدو نفر دست یافتند، یکی همان سعد؛ دیگری «منذر بن عمر» بود؛ دومی از دست آنان گریخت؛ ولی با کمال خشونت موی سر سعد را گرفته بزین میکشیدند، مردی از قریش از این وضع رقت بار سخت متأثر شد، نزد سعد آمد، گفت: مگر تو در مکه با یکی از مکیان؛ پیمانی نداری؛ سعد گفت: چرا، با «مطعم بن عدی» پیمان دفاعی دارم زیرا تجارت او را هنگام عبور از «یشرب» از دستبرد حفظ می کردم و او را پناه میدادم.

مرد قرشی که میخواست او را از این وضع نجات بخشد، سراغ «مطعم» آمد؛ و گفت:

مردی از خزر جیان گرفتار شده و قریش سخت او را شکنجه میدهند ؛ او اکنون ترا بیاری میطلبد و در انتظار کمک تو است ، مطعم آمد دید ، سعد بن عباد است ؛ همان مردیکه هر سال در پناه او کاروان تجارتی وی سالم بمقصد میرسد ؛ از این جهت ؛ در استخلاص او کوشید و او را روانه یثرب کرد ؛ دوستان سعد و مسلمانان که از گرفتاری او آگاه شده بودند تصمیم گرفته بودند که از نیمه راه برگردند و او را آزاد کنند ، در این فکر بودند ناگهان دیدند سعد از دور پدیدار گشت و سرگذشت غم انگیز خود را بآنها گفت ...

### نفوذ معنوی اسلام

خاورشناسان اصرار دارند که نفوذ و پیشرفت اسلام را زیر سایه شمشیر قلمداد کنند ؛ و در این باره گفته‌هایی دارند ؛ که در موارد مناسب (جنگهای اسلام بامشرکان) به پاسخ یکایک آنها خواهیم پرداخت ؛ ولی اکنون نظر خوانندگان را بجریانیکه پیش از هجرت در «یثرب» اتفاق افتاده است جلب مینمائیم بررسی این جریان بخوبی اثبات میکند ؛ که نفوذ و پیشرفت اسلام در آغاز کار ؛ تنها بوسیله جذابیت و شیرینی و روشنی اصول و قواعد آن بوده که با تشریح مختصری شنونده را مسحرمی ساخت اینک جریان :

مصعب بن عمیر مبلغ و گوینده نامی اسلام بود که بنا برخواست اسعد بن زراره بمدینه از جانب پیامبر اعزام شده بود ، این دو نفر تصمیم گرفتند که سران «یثرب» از طریق منطق و دلیل بکیش اسلام دعوت کنند ؛ وارد باغی شدند که جمعی از مسلمانان در آنجا بودند و نیز در آن میان «سعد بن معاذ» و «اسید بن حضیر» که از سران قبیله «بنی عبدالشهل» بودند دیده میشدند ؛ «سعد بن معاذ» روبه «اسید» کرد و گفت شمشیر خود را از نیام بیرون آور ، و بسوی این دو نفر برو ، و بآنها بگو : دست از تبلیغات خود نسبت بآئین اسلام بردارند ، و با سخنان و بیانات خود ، ساده لوحان ما را گول نزنند از آنجا که اسعد بن زراره پسر خاله من است ؛ من از آن شرم دارم که خودم با حربه برهنه با او روبرو گردم ؛ «اسید» با صورت برافروخته و شمشیر برهنه سر راه این دو نفر را گرفت ؛ و سخنان فوق را بالحن شدیدی ادا کرد ، مصعب بن عمیر ، آن سخنان را ناگاه روش تبلیغی از رسول خدا فرا گرفته بود ، روبه «اسید» کرد و گفت : ممکن است لحظه‌ای بنشین و باهم گفتگو کنیم ؛ هر گاه موافق طبع و میل شما نباشد ، ما از همان راهیکه آمده ایم بر میگرددیم «اسید» گفت سخن از روی انصاف گفتی ، و لحظه‌ای چند نشست و شمشیر خود را غلاف کرد ؛ «مصعب» آیاتی از قرآن تلاوت نمود ؛ جذابیت و شیرینی آیات و قدرت منطق «مصعب» او را بزانو در آورد ، از خود بی اختیار شد و گفت : کیف تصنعون اذا اردتم ان تدخلوا هذا الدین ؛ راه مسلمان شدن چیست گفتند : غسل کردن ، جامه آب کشیدن و نماز گذاردن و گواهی بوحدانیت خدا دادن ، «اسید»

که بمنظور ریختن خون این دو نفر آمده بود؛ با چهره باز؛ گواهی به یگانگی و رسالت رسول خدا داد؛ و هما و نجا وظایف اسلامی را بعمل آورد و بسوی «سعد» برگشت «سعد بن معاذ» با کمال بی صبری در انتظار وی بود؛ چهره درخشان و نورانی «اسید» ناگهان پدیدار شد، «سعد بن معاذ» رو بخصار که همگی در انتظار او نشسته بودند کرد و گفت بخدا قسم؛ «اسید» تنبیر عقیده داده و برای آن هدفیکه رفته بود موفق نگشته است «اسید» آمد؛ جریان را تشریح کرد؛ «سعد بن معاذ» در حالیکه خشم سراسر بدن او فرا گرفته بود، بلند شد که این دو نفر را از کار تبلیغ باز بدارد؛ و گرنه خون آنها را بریزد؛ ولی مشا به همان جریانیکه برای «اسید» اتفاق افتاده بود، برای او نیز رخ داد؛ وی نیز در برابر منطق قوی و محکم؛ و بیانات جذاب و شیرین مصعب بزانودرآمد در برابر آنها انگشت ندامت از تصمیمی که گرفته بود، بدنشان گرفت؛ اسلام و تسلیم خود را بآئین توحید ابراز داشت و سپس بسوی قوم برگشت و بآنها چنین گفت: من میان شما چه موقعیتی دارم، همگی گفتند: تو سرور و رئیس قبیله ماهستی، وی گفت: من با هیچ فردی از زن و مرد قبیله سخن نخواهم گفت مگر اینکه بآئین اسلام بگویند.

سخنان رئیس قبیله دهن بدهن برای اهل قبیله نقل گردید و مدتی نگذشت که تمام قبیله «بنی عبد الاشهل» پیش از آنکه رسول خدا را به بینند، اسلام آوردند و از مدافعان آئین توحید گردیدند.

از این گونه جریان نمونه های زیادی در لابلای صفحات تاریخ بیچشم میخورد و هر يك از آنها گواه محکم و منطق گویائی است بر اینکه سخن خاور شناسان درباره پیشرفت اسلام بی اساس است، نه در آن روز زوری بود و نه زور؛ نه پیامبر را دیده بودند و نه با او تماس گرفته بودند، جز منطق محکم يك گوینده اسلامی که توانست در ظرف چند دقیقه انقلابات روحی غریبی در میان يك قبیله بوجود آورد عامل دیگری در کار نبوده است.

### ترس و وحشت قریش

حمایت و پشتیبانی «یثربیان» از مسلمانان بار دیگر «قریش» را از خواب سنگین غفلت بیدار کرد، آزار و اذیت را از سر گرفته و مجدداً آماده شدند که از نفوذ اسلام و انتشار آن جلوگیری بعمل آورند.

ابن سعد در طبقات ج ۱ ص ۲۱۰ مینویسد: اصحاب رسول خدا از فشار و آزار مشرکان شکایت نموده و اجازه خواستند که به نقطه ای مسافرت کنند؛ رسول خدا چند روزی مهلت خواست، سپس فرمود: بهترین نقطه برای شما همان «یثرب» است، افرادی که مایلند يك يك؛ با کمال آرامش بآن نقطه مهاجرت نمایند، پس از صدور فرمان مهاجرت؛ مسلمانان به پناه های

کوناگونی از «مکه» بیرون رفته و راه «یثرب» را پیش گرفتند ، هنوز آغاز مهاجرت بود ؛ که قریش به از مسافرت پی بردند ، و از هر گونه نقل و انتقال جلوگیری کردند ؛ و تصمیم گرفتند که بهر کس دست یابند از راه بازگردانند . و اگر شخص بازن و بیچاهش مهاجرت کند لااقل هر گاه همسرا و قرشی باشد ؛ از بردن زتش ممانعت کنند ولی - مع الوصف - از ریختن خون بیمناک بودند ؛ و حدود آزار را - از دائره حبس و شکنجه بیرون نبرده بودند ولی این فعالیتها مشمرواقع نشد .

بالتیجه عده زیادی از چنگال قریش نجات یافتند و به یثربیان پیوستند . کار بجائی رسید که از مسلمانان در مکه جز رسول خدا و علی و ابوبکر و عده ای از مسلمانان بازداشت شده و یا بیمار کس دیگری باقی نمانده بود ؛ در این هنگام گرد آمدن مسلمانان در «یثرب» قریش را پیش از پیش بو حشت انداخت و برای درهم شکستن اسلام تمام سران قبیله در «دارالندوه» مجلس تشکیل دادند . و برای علاج موضوع طرحهایی پیشنهاد شد که در شماره آینده از نظر خوانندگان خواهد گذشت .

## از این قبیل اشخاص متباشید

امیر مؤمنان (ع) میفرماید :

از افرادی که آرزوی سعادت و نجات دارند بدون اینکه بتعالیم دینی عمل کنند متباشید و همچنین از افرادی که توبه و توجه بخداوند را بواسطه آرزوهای دراز بتأخیر میاندازند و گفتارشان گفتار زاهدان است ولی کردار آنها کردار آزمندان و حریمان است و هر قدر نعمت و ثروت در اختیارشان باشد سیر نمی شوند و اگر نعمت از آنها باز گرفته شود قناعت نمیکنند ، مردم را از منکرات نهی میکنند اما خود مرتکب منکرات میشوند دیگران را بکارهای نیک امر میکنند ولی خودشان آنها را انجام نمی دهند ؛ بیدار باشید از این قبیل افراد متباشید .

(نقل از نهج البلاغه)